

## نسبت امنیت فرهنگی و تمدن اسلامی در جمهوری اسلامی ایران؛ مروری بر تئوری‌ها

زهرا رجایی\*

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

### چکیده

این مقاله ضمن طرح مباحثی تفصیلی درباره تمدن و فرهنگ و روابط آنها با مبحث امنیت و شرح بحران‌های تمدنی و فرهنگی غرب، به توضیح راهبردهای اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی و تضمین امنیت فرهنگی می‌پردازد. بحث از امنیت فرهنگی در ذیل موضوع امنیت ملی قرار دارد و یکی از مؤلفه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهد و تأکید بر عناصر «فرهنگی» و «ارزشی» امنیت ملی با تعاریف جدید عرضه شده از مصطلح اخیر هم تناسب دارد. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی در صدد پاسخ به این پرسش است که تمدن و فرهنگ هریک به چه معنایی است و رابطه و نسبت این دو مفهوم با اصطلاح امنیت چگونه است؟ بر این اساس مفروض این نوشتار اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی در تضمین امنیت فرهنگی است. البته تمدن و فرهنگ دینی و اسلامی و راهبردهای تضمین امنیت فرهنگی ویژگی‌ها و مؤلفه‌های متعددی دارد، اما در نوبت رشد تمدن و فرهنگ متعامل با دین و خلاقیت در علم و هنر بیش از هر چیز نیازمند ثبات و استقرار اجتماعی و امنیت و آسایش است. جامعه بالنده و ایمن، با تأمین و امنیت خویش، خاستگاه و زادگاه تمدن و فرهنگ است و از سوی دیگر بالندگی و ترقی تمدنی و فرهنگی نیز ضامن حفظ ثبات و امنیت و اشاعه آن و رافع تنش و بی‌ثباتی در حوزه ملی و بین‌المللی قلمداد می‌گردد.

### کلید واژه‌ها

امنیت، امنیت فرهنگی، جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ اسلامی.

بحث از امنیت فرهنگی در ذیل موضوع امنیت ملی قرار دارد و یکی از مؤلفه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهد؛ از این‌روی بایسته می‌نماید در تبیین آن ابتدا واژگان امنیت ملی بررسی گردد. امنیت ملی اصطلاحی چند وجهی است که در عین اهمیت، دارای ابهام، تفاسیر و معانی متعددی است. این مصطلح، در سه سده اخیر پایه عرصه حیات نهاده و از آن هنگام تاکنون با رهیافت‌های گونه‌گونی درباره آن تعابیر مختلفی انجام گرفته است. برخی نیز از عقب ماندگی و تأخر تحول و شفافیت آن نسبت به سایر اصطلاحات مشابه یاد کرده‌اند. چنین تفکری نیز در مؤلفه‌های محث امنیت صادق است؛ برای مثال تا همین اواخر گفته می‌شد که مؤلفه‌های نظامی، نقش تعیین کننده خود در تأمین امنیت ملی کشورها را تا حدی از دست داده‌اند و عوامل دیگری هم‌چون ملاحظیات اقتصادی و فرهنگی در تضمین امنیت ملی سهیم گردیده‌اند. اما امروزه در استانه هزاره سوم گفته می‌شود که اگر در قرون قبل دو عنصر «نظامی‌گری» و «اقتصاد» در تأمین امنیت کشورها در دو بعد داخلی و خارجی، نقش به‌سزایی ایفا می‌کردند، در قرن بیستم و یکم ضروری است که بر مدخلیت بیشتر «عناصر فرهنگ» و اهمیت آن تأکید بیشتری ورزید. تأکید بر عناصر «فرهنگی» و «ارزشی» امنیت ملی با تعاریف عرضه شده از مصطلح اخیر هم تناسب دارد، از این دیدگاه معنای روشن و محدود امنیت ملی، حفظ مردم یک کشور و سرزمین در مقابل حمله فیزیکی و به‌معنای سنتی «دفاع» می‌باشد و در معنای وسیع‌تر بر حفظ منابع حیاتی سیاسی و اقتصادی و فقدان تهدید نسبت به ارزش‌های اساسی و حیاتی یک دولت اطلاق می‌گردد (جوردن، 1989: 3). شرح دو نگرش کلان نسبت به موضوع امنیت، به ایضاح رابطه این اصطلاح با مباحث تمدن و فرهنگ کمک شایانی می‌کند؛ برخی صاحب‌نظران امنیت ملی را تابعی از متغیر تهدیدات خارجی (و عمدتاً نظامی) دانسته‌اند. بنابراین دیدگاه، شرایط امنیتی مطلوب در سطح ملی، افزایش توانمندی واحد دولت ملی برای مقابله با تهدیدات خارجی است. اما دیدگاه دیگر، چنان تعریفی از امنیت ملی دارد که همه گرایش‌های نامطلوب و عوامل داخلی بی‌ثباتی در سطح ملی را جزو حوزه تهدیدات امنیت ملی بر می‌شمارد (حق‌پناه، 1377: 45). بدین لحاظ کلیه عوامل ضعف و فتور تمدنی و فرهنگی را می‌توان از مؤلفه‌های ناامنی و خدشه‌پذیری امنیت ملی یک کشور به‌شمار آورد. هم‌چنان که تقویت و اعتلای تمدن و فرهنگ و مبارزه با تهاجم و تغافل فرهنگی را می‌توان در حکم راهبردی برای تضمین امنیت ملی و فرهنگی دانست. اساساً امنیت ملی، هم به‌مثابه وسیله نیل انسان و جوامع بشری به غایات خود و هم به‌منزله هدف و نیازی حیاتی که ابزارها و امکانات مادی و معنوی در پی تحقق آن هستند، مطرح است. بدین ترتیب فلسفه تأسیس تمدن‌ها و نهادهای عمومی و حکومت‌های زیر مجموعه آنها، در پاسخ به این نیاز ضروری است. ارمغان اولیه تمدن و فرهنگ، دوری از بدویت و توحش و ناامنی است؛ آفرینندگی و ابتکار یعنی اصلی‌ترین میزبه تمدن، تنها در صورت وجود امنیت، شکوفا و بالنده می‌شود. بدین‌صورت رابطه مستقیم و متعامل تمدن و فرهنگ از یکسو و امنیت از سوی دیگر آشکار و بدیهی است و بالندگی هر یک مستقیماً بالندگی طرف دیگر را به‌همراه دارد و عکس این قضیه نیز صادق است. کمتر کسی است که از پیشینه درخشان تمدن و فرهنگ اسلامی به‌ویژه در سده‌های نخستین اسلامی بی‌اطلاع باشد؛ متأسفانه این تمدن از حدود قرن‌های پنجم و ششم هجری زوال و افول خود را آغازید؛ البته در حال حاضر با توجه به اینکه تمدن و فرهنگ اسلامی در بخش‌هایی مانند علوم مادی و تکنولوژی با مشکلات و عقب ماندگی‌هایی روبه‌رو است، برخی و از جمله پاره‌ای از غربیان به این تصور دامن می‌زنند که این تمدن دیگر از سازندگی و بالندگی نازا گشته و اوج خود را در همان چند قرن اول ظهور اسلام نشان داده است و از این‌رو بحث از تمدن‌سازی مجدد اسلام و یا به‌تعبیری درست‌تر، اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی بی‌فایده و خیالی بیش نیست. هم‌چنین به‌دلیل فراگیری و تهاجم همه جانبه فرهنگ و تمدن

غربی شماری بر این باورند که سرانجام تمدن‌ها و فرهنگ‌های متکثر و متنوع در عرصه جهانی، به وحدت و هضم در شکل غربی آن خواهد انجامید و در این میانه هرگونه مقاومتی «مذبوحانه» خواهد بود. بنابراین کشورها به تقلید یا به جبر، در مسیر تمدن غرب قرار خواهند گرفت. بدیهی است تحقق این فرض به معنای تهدید و انهدام امنیت ملی و فرهنگی ما خواهد بود. بدین لحاظ توجه بیشتر به تهدیدهای امنیت فرهنگی از ضرورت روزافزونی برخوردار است و بارها مسئولان طراز اول جمهوری اسلامی ایران نسبت به بروز این تهدید و ضرورت مقابله با آن هشدار داده‌اند (خامن‌ای، 1375: 15). به یقین یکی از راه‌ها و راهبردهای اساسی مبارزه با ناامنی فرهنگی و مقابله با هجمه تمدنی و فرهنگی دنیای غرب، تأکید بر روی هویت و اصالت‌ها و ارزش‌های دینی جوامع اسلامی و بالتبع تجدید اعتلای تمدن اسلامی می‌باشد و حرکت انقلاب اسلامی ایران در چنین مسیری خواه ناخواه مقابله به‌مثل و راهبرد مناسبی در تقابل و مبارزه با تهاجم و تغافل فرهنگی به‌شمار می‌آید و ضامن تأمین ابعاد مختلف امنیت ملی به‌ویژه بعد فرهنگی تواند بود. حال با فهم اهمیت و جایگاه ویژه مؤلفه‌های فرهنگی در مقوله امنیت ملی و درک ضرورت تجدید اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی در تضمین امنیت فرهنگی، اکنون می‌توان به طرح پرسش‌هایی در این باره پرداخت؛ مثلاً پرسید تمدن و فرهنگ هریک به چه معنایی است و رابطه و نسبت این دو مفهوم با اصطلاح امنیت چگونه است؟ آیا باید تمدن و فرهنگ اسلامی را از نو بنیان گذاشت تا به راهبردی مناسب جهت تضمین امنیت فرهنگی رسید؟ یا باید آن را دوباره اعتلا بخشید و تقویت کرد؟ در این جهت تمدن و فرهنگ غرب در چه موضعی قرار دارد؟ آیا باید به تقلید یا محکومیت صرف آن پرداخت؟ یا می‌باید از دستاوردهای آن به‌گزینی کرد؟ از سوی دیگر چه راه‌ها و راهبردهایی جهت تجدید اعتلای تمدن اسلامی می‌توان توصیه کرد و آیا جمهوری اسلامی در برگرفتن و به ثمر رساندن راهبردهای مزبور توفیقاتی داشته است و در حال حاضر و در این جهت ما کجا ایستاده‌ایم و چه نظریات و پیش‌بینی‌هایی در این حوزه مطرح شده است؟

### چارچوب نظری

ژان فوراستیه در کتاب «تمدن» سال 2001 به اختصار در پی تشریح و تبیین مشکلات تمدنی بشر در زمان حال و آینده است. وی در این کتاب ضمن تشریح فراز و نشیب‌های اقتصادی در قرن بیستم، به تشریح ناکامی‌های بشر در قرن بیستم پرداخته است که از جمله عوامل و آثار آن عبارتند از: افزایش جمعیت، هرج‌ومرج بین‌المللی، بیکاری، آموزش‌های غیرمسئولانه وجود انسان‌های بی‌احساس و بی‌عشق و درد.

رنه گنون، فردیت پرستی، را علت اساسی سقوط و انحطاط کنونی باختر زمین می‌داند، زیرا همین فردگرایی به‌نحوی از انحا محرک و موجد رشد و تکامل بی‌نظیر پست‌ترین امکانات نوع بشر گردیده است. فردیت پرستی، بیش از هر چیز مستلزم نفی اشراق و شهود روحی است که استعدادی فوق بشری است. مقصود وی از «فردیت پرستی» نفی هرگونه اصل عالیه و برتر از فردیت و در نتیجه محدود کردن تمدن، در جمیع شوون به یگانه عواملی است که جنبه انسانی و مادی صرف دارند. راه‌حل گنون برای غلبه بر نابسامانی تمدن غرب و نجات انسان وفاق و همگامی نهضت‌گونه غرب و شرق در بازگشت به معنویت است (دهشیری، 1372: 10).

### الف) مفهوم لغوی تمدن

مفهوم تمدن تا به‌حال بحث و اختلاف نظر بسیاری از پژوهشگران را برانگیخته است. این کلمه مصدری عربی از باب تغل و اسم مصدر فارسی است. علامه دهخدا تمدن را «تخلُّق به اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و همجیه و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت» دانسته و همو به نقل از اقرب الموارد، تمدن را دارای خصیصه مولد بودن (مولده) برشمرده است. وی با توجه به سایر لغت‌نامه‌ها، تمدن را به‌ترتیب به «در شهر بود باش کردن و انتظام شهر نمودن و

اجتماع اهل حرفه» و «اقامت کردن در شهر»، «شهرنشینی» و «مجازا تربیت و ادب» معنی کرده است (دهخدا، 1373: 61109)

در زبان عربی در کنار اصطلاح تمدن، مترادف‌هایی مانند «حضارة»، «ثقافة» و «مدنیة» آمده است. هم‌چنان که قاموس «المنهل» متمدن را به‌معنای «متحضر و مهذب» گرفته و متمدن‌سازی را با افعال عربی «تحضیر، تمدن، تهذیب، تثقیف» یاد کرده است (عبدالنور، 1986: 207)

در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی، اصطلاح تمدن با واژه‌های Civilization و Civilisation برگردان می‌شود که تقریباً در تلفظ با هم متفاوتند و هر دو برگرفته از ریشه کلمه انگلیسی Civil «مدنی» و «با تربیت اجتماعی» می‌باشند. این کلمه در فرهنگ‌های انگلیسی مترادف با کلمات مؤدب، بانزاکت، نجیب، مبادی آداب، قابل احترام، شهرنشین و آمده (بختی، 1371: 89) و در فرهنگ‌های فرانسوی زبان آن‌را مترادف با کلمات پیشرفت و ترفیع، ترقی و توسعه، تحول و تطور ذکر می‌کنند (دوبرت، 1989: 320)

در قرآن مجید برای تمدن لفظی با ریشه «م- د- ن» و یا «ح- ض- ر» که در عربی از آن کلمه «حضارة» به‌معنی تمدن ساخت‌هاند وجود ندارد. اما چند کلمه قرآنی «امت»، «قریه» و «قرن» ارتباط نزدیکی با این واژه دارند. «قرن» به‌معنای قومی که در یک زمان زندگی می‌کنند و «قرین و همراه» هم هستند معنی شده است و «قریه» اسم موضعی است که مردم در آن‌جا جمع می‌شوند و نیز برای جمع مردم نیز در قرآن آمده است. لفظ قریه (و جمع آن قُری) و قرن در اغلب آیات در موارد ذم به کار رفته و هلاکت و عذاب اهل مکان یا دیاری را نتیجه ظلم یا کفر و یا فسق و آنها دانسته است.

### ب) مفاهیم عمومی تمدن

تعاریفی که از «تمدن» در دوران معاصر شده است، دامنه وسیعی را در بر می‌گیرد «هنری لوکاس» معتقد است که پاسخ به این سؤال که «تمدن چیست؟» دشوار است و راه به مسائل فلسفی می‌برد. پدیده‌های درهم تنیده تمدن، هم مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در بر می‌گیرد و هم گسترش و کمال هنر، ادبیات، تفریحات، علم، اختراعات، فلسفه و دین را (لوگاس، 1990: 16) یکی از بهترین تعاریف تفصیلی تمدن مربوط به ویل دورانت نویسنده «تاریخ تمدن» است؛ از نظر وی تمدن را می‌توان به‌شکل کلی آن، عبارت از نظم اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند (ویل دورانت، 1365: 3)

تمدن، نظامی است اجتماعی، که آفرینش فرهنگی را شتاب می‌بخشد و عرف و اخلاق و قانون نگاهدارنده آن است و نیز نظامی است اقتصادی، که با مداومت تولید و مبادله برقرار می‌ماند. تمدن آفرینش فرهنگ است زیرا برای نوآوری و اظهار و آزمون و برخورداری از اندیشه‌ها و ادبیات و آداب و رسوم و هنر، آزادی و تسهیل، فراهم می‌کند. تمدن رشته‌ای است پیچ در پیچ و زودگسل از روابط انسان‌ها که دشوار به‌دست می‌آید و آسان تباہ می‌شود. از آن‌جا که در تمدن مجموعه‌ای از امور فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مورد نظراست، به‌هم خوردن نظم و به فساد کشیده شدن هر یک از امور مذکور می‌تواند تمدن را به انحطاط کشانده یا از هم بپاشد و روشن است؛ هیچ نظامی بدون وجود امنیت میسر نمی‌شود و هرگونه انتظامی به‌ویژه در حوزه اجتماعی و سیاسی بر محور وجود امنیت، معنای واقعی می‌یابد. ویژگی مدنیت و تمدن، بودن همین نظام بسامان و سرشار از امنیت است که در سایه آن هرگونه آفرینندگی فرهنگی و مادی انسان‌ها و بالندگی ایشان فراهم می‌آید.

## ج) تعامل فرهنگ و تمدن

درباره وجود تشابه و تمایز فرهنگ و تمدن، اندیشه‌گران غربی سخن، بسیار گفته‌اند. در گذشته بسیاری از جامعه‌شناسان واژه‌های فرهنگ و تمدن را برای تمایز اقوام وحشی و ابتدایی با اقوام فرهیخته به کار می‌بردند، اما بعدها نیز بین این دو واژه متعامل نیز تمیزگذاری شد. مثلاً «اشپنگلر»، فیلسوف آلمانی، به تفارق و تعامل تمدن و فرهنگ اشاره می‌کند و فرهنگ را مجموعه‌ای کیفی‌تر و در حکم امکانات حیات جامعه می‌داند و تمدن را به‌مثابه صورت خارجی و کمی این مجموعه کیفی به‌شمار می‌آورد.

به نظر «آلفردویر» تمدن قبل هر چیز دیگر معرفت علمی و فنی تسلطی است که به کمک این دو بر منابع طبیعی به‌وجود می‌آید و منظور او از فرهنگ، فرآورده‌های هنری، مذهبی، فلسفی و سایر محصولات مشابه یک جامعه می‌باشد. این تمیزگذاری با تمیزگذاری رایج میان «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیرمادی» در نوشته‌های انسان‌شناسی و باستان‌شناسی، همانندی فراوان دارد. «باتامور» نیز در این حوزه سخن رانده است (باتامور، 1370: 135). البته بحث وی در مورد تمایز «تمدن» و «فرهنگ» تا حدی دچار ابهام است زیرا از یک سوی او بر طرز تلقی «آلفردویر» از رابطه این دو به‌مثابه «فرهنگ مادی (تمدن) و فرهنگ غیرمادی (فرهنگ)» تأکید ورزیده و آن دو را دو عنصر کلیت فرهنگی به‌شمار آورده است و در جای دیگر، تمدن را همانند یک مجموعه فرهنگی در برگیرنده فرهنگ مادی و غیرمادی توصیف کرده است. از سوی دیگر دقیقاً مشخص نیست که از دید باتامور، از تمدن و فرهنگ کدام یک وظیفه انتقال علوم و معارف بشری را برعهده داشته و کدام یک ایستاتر هستند؟

برخی از جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان غربی هنگام بحث از ساخت جوامع، به بحث فرهنگ و تمدن توجه کرده‌اند. در این دیدگاه، مفهوم ساخت به‌جای مفهوم فرهنگ نیز به کار رفته است و ساخت‌گرایی به‌جای فرهنگ‌گرایی نیز استعمال می‌شود. در چنین بینشی آثار تمدن صرف‌نظر از واقعیت گروه و جامعه‌ای که پدیدآورنده آن است، مطالعه می‌گردد. مسلم است که جامعه‌های مختلف می‌توانند در یک تمدن شرکت داشته باشند و آثار فرهنگی برخی تمدن‌ها در دیگر ساخت‌های اجتماعی می‌تواند داخل گردد و یا در دوران تاریخی تحقق یابد. بنابراین، رابطه بین تمدن و فرهنگ و جامعه به‌طور کلی در مفهوم ساخت بازتاب می‌یابد. زیرا ساخت، شامل کلیه آثار فرهنگی و تمدن‌های کاملی است که همانند یک ملاحظه ساخت جامعه را فرا می‌گیرد (نوسلی، 1371: 146)

به نظر می‌رسد که در بحث ساخت‌گرایان، چندان تمایزی میان تمدن و فرهنگ نهاده نشده و هر دو، عنصر و ملاحظه اصلی ساخت‌های اجتماعی جوامع می‌باشند. از سویی این اعتقاد وجود دارد که گرچه میان دو واژه تمدن و فرهنگ تفاوت و تمایز معنایی وجود دارد ولی هر دو، دو روی یک سکه بوده و رابطه میان آنها چیزی به‌مانند رابطه جسم و جان در انسان، یعنی رابطه اعمال و حرکات و تظاهرات جسمانی و حالات و تجلیات فکری و ذوقی و عاطفی است. رابطه میان آنها ارتباطی متقابل و متعامل است و هر یک تحول و تطور دیگری را موجب گشته و هر دو درهم مؤثر و لازم و ملزوم یکدیگرند.

از این مبحث می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ اسلامی از تمدن اسلامی تمایزپذیر نیست چون دین و وحی الهی، اساس مشترک آنها است و به تعبیری فرهنگ آنها همان دین می‌باشد؛ از این رو در یک تمدن دینی، دین فقط یک عامل از عوامل تشکیل‌دهنده فرهنگ نیست بلکه واقعیت دین‌داری، کل فرهنگ را تشکیل می‌دهد و هر چیزی از وحی الهی نشأت می‌گیرد.

## د) راهبرد تأسیس، تجدید، یا اعتلای تمدن و فرهنگ

به اختصار می‌توان در بازشناسی تمدن و فرهنگ، تمایز آنها را به‌مثابه فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی پذیرفت. تمدن، مظاهر مادی پیشرفت همانند ترقی، تکنولوژی و صنعت و را در بر می‌گیرد و فرهنگ شامل جلوه‌ها و آثار و مظاهر معنوی، همانند دین، هنر، فلسفه، اخلاق و می‌شود. این تمیزگذاری در نگاه راهبردی از این جهت اهمیت دارد که امروزه افول و عقب افتادگی جهان اسلامی عموماً در حوزه تمدن اسلامی و نه فرهنگ اسلامی است. یعنی برآیند و عقیده داریم که در حال حاضر هم فرهنگ اسلامی از همه فرهنگ‌ها برتر است و این همان معنای حدیث نبوی است که «اسلام برتری می‌گیرد و چیزی بر آن علو و برتری نمی‌یابد». این برتری به‌واسطه شامخیت مقام فرهنگ اسلامی است. در حالی که تمدن و پیشرفت آن از یکسو به کوشش و تلاش خود افراد جوامع بستگی دارد و از سوی دیگر به اوضاع و احوال و حوادث دوران‌ها مربوط می‌شود.

بدین ترتیب می‌توان این‌گونه استنباط کرد که با توجه به این‌که تمدن اسلامی و فرهنگ وابسته به آن مبتنی بر کتاب آسمانی و تعالیم مقدس آن و کردار و رفتار پیامبر گرامی (ص) و ائمه اطهار(ع) و محدثان و متکلمان است؛ از این‌روی اصالت ذاتی داشته و اساساً امکان تحول ماهوی در آن وجود ندارد بلکه همواره زنده و جاوید بوده و نیازی به باز تأسیس و تجدید نداشته و اگر هم تلاشی صورت گیرد می‌باید در مسیر اعتلای فرهنگی تمدن و تبیین بیشتر و بهتر مسائل پنهان و پوشیده آن، یا خرافه‌زدایی و بازگشت به هویت‌های اصیل دینی باشد (نامه‌فرهنگ، 1372: 10-31) بدین‌روی باید به‌جای تأسیس تمدن، راهبرد تجدید اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی را مطرح ساخت (سروش، 1375، ش 6: 827)

## نظریات مختلف در فرهنگ و تمدن

### دیدگاه مارکسیستی

در این دیدگاه فرهنگ به‌عنوان نهادی برخاسته از نهاد اقتصاد دانسته می‌شود. به عبارتی «فرهنگ را شکل‌هایی از ساختار برتر جامعه می‌پندارد» (Ken'ichiro, 1993: 23). چرا که از این دیدگاه فرهنگ، محصول ایدئولوژی جامعه بوده که توسط طبقه حاکم تولید و منتشر می‌شود. لذا برای فهم فرهنگ، لازم است که فهم منافع طبقه حاکم و در نهایت روابط تولید و زیربنای اقتصادی آن جامعه را شناخت. بنابراین از آن‌جایی که «طبق نظر مارکس تولیدکنندگان کالا، تولیدکنندگان فرهنگ نیز هستند فرهنگ به‌دست سرمایه‌داران بزرگی تولید می‌شود که در حوزه صنعتی و مالی و تجاری مسلط هستند. تنها آن دسته از فرآورده‌های فرهنگی «جا می‌افتند» و تداوم می‌یابند که با منافع و علایق آن طبقه هماهنگ باشند. بنابراین فرهنگ تابع بازار است. فرهنگ خصلت تعیین‌کننده‌ای در نظام سرمایه‌داری مدرن ندارد. بلکه به‌وسیله منافع و سلطه طبقه حاکم تعیین می‌شود. یعنی همواره خصلتی روبنایی دارد» (بشیریه، 1379: 20). اما در دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی با توجه به آنکه اداره امور باید در هدایت و مسیر برنامه‌ریزان وفادار به ایدئولوژی مارکسیستی باشد، لذا تصمیم‌گیری در حوزه فرهنگ به‌صورت متمرکز برعهده این هیأت از برنامه‌ریزان است. چرا که دولت به‌معنای اصلی کلمه در مارکسیسم مورد نكوهش است و شورای حکومتی مسئول برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری اجتماعی است.

### دیدگاه نئومارکسیستی

این دیدگاه که برآمده از مکتب فرانکفورت است فرهنگ را به‌عنوان یکی از عوامل اصلی در کنترل اجتماعی و جلوگیری از دگرگونی اساسی می‌شناسند. آنها جوهره سرمایه‌داری را در کنترل اجتماعی و عدم دگرگونی بنیادین می‌بینند و لذا اشکال و فرآورده‌های فرهنگی یکی از عوامل اصلی تضمین تداوم سلطه اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه

هستند. در این دیدگاه زندگی فرهنگی افراد جامعه به شدت تحت تأثیر صنعت فرهنگی است که توسط سرمایه‌داری ایجاد شده است. در دیدگاه نئومارکسیستی، مردم و استفاده‌کنندگان از فرهنگ هم‌چون «توده‌ای بی‌تمییز و منفعل هستند و قدرت تشخیص ندارند» (بشیریه، 1379: 26).

از این‌رو در این دیدگاه نیز این طبقه مسلط جامعه است که هژمونی فرهنگی خود را جهت تسلط بر طبقات پایین و دستیابی به اجماع و وفاق عمومی از طریق کسب رضایت آنها و ترغیب آنها به پذیرش ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی مسلط می‌گستراند. آنتونیو گرامشی به‌عنوان یک نئومارکسیست با طرح اینکه فرهنگ توده‌ای، یک فرهنگ چند سلطه و فرهنگ مقاومت است، آن‌را در مقابل فرهنگ مسلط قرار داده و بیان می‌دارد که هژمونی فرهنگی طبقه مسلط که به‌عنوان دولت می‌توان محسوب کرد - اگرچه دولت از دیدگاه مارکسیستی ابزاری در دست طبقه مسلط است - از این طریق به چالش کشیده می‌شود. در مجموع باید گفت که دیدگاه نئومارکسیستی نقش دولت را در عرصه فرهنگ از این‌رو حائز اهمیت میدانند که جهت کسب اجماع عمومی، برای پیروی طبقات پایین از طبقه مسلط برای دولت دارای نقش حیاتی است و کنترل اجتماعی از طریق کسب و ایجاد همین اجماع عمومی صورت می‌گیرد.

### دیدگاه ساختارگرایی - کارکردگرایی

این دیدگاه جامعه را یک نظام کنشی دارای چهار جزء و به‌عبارتی چهار نظام می‌داند. یکی از این نظام‌ها، نظام فرهنگی است که عبارتند از: «ادغام و اجتماعی شدن افراد در جامعه، یعنی یکپارچگی کامل جامعه (بلینگتون، 1380: 23). در این دیدگاه فرهنگ به‌مثابه شیوه زندگی محسوب می‌شود. چنان‌که کنش‌های افراد و رفتارهای آنان در یک جامعه براساس فرهنگ آن جامعه شکل می‌گیرد و اگر فرهنگ جامعه‌ای شناخته شود، رفتارهای افراد آن جامعه قابل پیش‌بینی خواهد بود. تی اس الیوت در تعریف فرهنگ می‌گوید: «فرهنگ شامل تمامی فعالیت‌ها و علایق مشخصه مردم است» (الیوت، 1375: 31).

اما در این دیدگاه بر این امر تأکید دارند که هدف از این فعالیت‌ها و شیوه‌های زندگی رسیدن به کمال مطلوب است. اما برای رسیدن به این کمال مطلوب باید هماهنگی و کنترل کردن و تضمین اینکه نفوذ بهترین باید مسلط شود و تضمین‌کنندگی فرهنگی برای «اتفاق آرای ارزش‌ها» حفظ شود. نیاز به وجود دولت یا نخبه یا طبقه‌ای که این امر را برعهده بگیرد الزامی است: بدون وجود نظم نمی‌تواند جامعه‌ای وجود داشته باشد و بدون وجود جامعه تکامل انسانی امکان‌پذیر نیست» (بلینگتون، 1380: 40). از این‌رو در دیدگاه ساختارگرایی - کارکردگرایی نیاز به دولت یا ضامن حفظ فرهنگ بسیار حیاتی جلوه می‌دهد و نکته قابل ذکر آن است که در این‌جا دولت وسیله حفظ فرهنگ است نه تولیدکننده فرهنگ.

### دیدگاه محافظه‌کارانه

محافظه‌کاران میان فرهنگ اصیل و فرهنگ توده‌ای تمایز قائل هستند و علت پیدایش فرهنگ توده‌ای را وجود دموکراسی بیان می‌کنند. به نظر آنها دموکراسی به‌واسطه یکسان‌سازی و تسطیح امتیازات اجتماعی نقش عمده‌ای در پیدایش جامعه توده‌ای داشته است. دموکراسی، ارزش‌ها و فرهنگ همه گروه‌ها و طبقات را هم‌سنگ می‌شمارد و در نهایت به یکسان‌سازی افکار و توقعات عموم منجر می‌شود و استبداد فکر و سلیقه اکثریت تعدادی از مردم را می‌پذیرد (بشیریه، 1379: 45). از دیدگاه محافظه‌کارانه فرهنگ اصیل برآمده از پیوندهای جماعت سنتی بوده و ناشی از واقعیت‌های اجتماعی که «بازتاب تجربه واقعی مردم» بود می‌باشد و نقش دولت، رسانه‌ها و بازرگانان در آن بسیار پایین بود. اما فرهنگ توده‌ای، فرهنگ دستکاری شده، است که نتیجه تجارت و گره خوردن با آن است. از این‌رو دولت،

بازرگانان و رسانه‌ها به‌عنوان تولیدکنندگان کالاها و ارزش‌های فرهنگی توده‌ای نقش اصلی را ایفا می‌کنند. در این دیدگاه دولت برای اینکه اعمال کنترل بر جامعه داشته باشد، باید به ذوق و سلیقه فرهنگی آنها توجه کند و لذا دولت نیز جذب فرهنگ توده‌ای می‌شود. ماتیو آرنولد<sup>1</sup> معتقد است که فرهنگ اصیل در دست اقلیت نخبه جامعه است که این اقلیت در جایی که دموکراسی حرف اول را می‌زند ناکام خواهد بود. دولت نیز در دموکراسی وظیفه‌ای جز همراهی ندارد. فرهنگ راستین، با سنت، قدرت و دولت نیرومند نسبتی بسیار نزدیک دارد. بدون دولت، فرهنگ ممکن نیست (Arnold, 1960: 96) اما گسترش دموکراسی و افزایش آن در حوزه‌های فرهنگ و سیاست باعث شده است که «دولت نیرومند در خدمت فرهنگ» با نخبگانی که در خود دارد نتواند کاری از پیش ببرد. ناگفته پیداست که دیدگاه محافظه‌کاری بر اهمیت حضور دولت قدرتمند در عرصه فرهنگ جهت جلوگیری از ابتدال و به هرج‌ومرج کشیده شدن فرهنگ تأکید فراوان دارد. چنان‌که معتقدند: «فرهنگ نیازمند پشتوانه قدرت است که از گسترش عادات آشوب‌گرانه و خالی از فرهنگ جلوگیری کند» (بشیریه، 1379: 51).

### دیدگاه پست مدرنیستی

در دیدگاه پست مدرنیستی همه روابط اجتماعی موجود در واقعیات اجتماعی انعکاس‌گفتمان همان عصر و زمان هستند. شیوه زندگی هر جامعه‌ای تحت تأثیر گفتمان آن دوره شکل می‌یابد. از نظر پست مدرن‌ها گفتمان همان فرهنگ هستند. «از دیدگاه پست مدرن‌ها رسانه‌ها و فرهنگ (به تعبیری گفتمان) صورت‌بخش و شکل‌دهنده همه اشکال روابط و کردارهای اجتماعی هستند؛ برداشت ما از خودمان، جهان، جامعه و «واقعیت» به‌طور کلی، محصول چارچوب‌های فرهنگی است (بشیریه، 1379: 93). در این دیدگاه رسانه‌های گروهی دارای نقش مؤثری در آفرینش تصویری از واقعیات یا به‌تعبیر ژان بودریار<sup>2</sup> وانمایی و شبیه‌سازی از واقعیات است و به‌عبارتی «آن‌چه که ما درباره واقعیت‌ها میدانیم همان است که در تصورات رسانه‌ای ساخته می‌شود» (بشیریه، 1379: 96).

نظریه‌پردازان پست مدرنیست اگر چه فرهنگ دوران پست مدرنیسم را فرهنگ کالایی و مصرفی توصیف می‌کنند و آنها را دارای ویژگی‌های خاص خود میدانند ولی با این‌حال این فرهنگ توده‌ای را همانند محافظه‌کاران فرهنگی منحنی به‌حساب نمی‌آورند. بلکه آن‌را در سطح هنر دوران پست مدرنیسم بالا می‌آورند. دیدگاه پست مدرنیسم، فرهنگ دوران مدرنیسم را فرهنگی وابسته به دولت سرمایه‌داری و بورژوازی تشریح می‌کند و آن‌را فرهنگی مسلط می‌داند که تنها به درد رضای ذوق طبقه حاکم می‌خورد. لذا فرهنگ پست مدرنی، فرهنگی مستقل که برخاسته از مردم بود و دخالت قدرتی در آن دیده نمی‌شود شکل نوینی پیدا کرده است. با توجه به آن‌چه که بیان شد دولت در دیدگاه پست مدرنیستی جایگاهی برای اعمال قدرت بر فرهنگ ندارد. اما اگر دولتی توانایی آن‌را داشته باشد که رسانه‌های گروهی را در انحصار خود درآورد و گفتمانی را در جامعه تبلیغ کند که با خواسته‌های دولتیان قرابت داشته باشد آن‌گاه باید گفت که دولت نقش اساسی را ایفا می‌کند. اما در این باره باید به دیدگاه میشل فوکو در مورد قدرت اشاره کرد که می‌گوید: قدرت چیزی فراتر از دولت و حکومت است و لذا قدرت در هر جایی می‌تواند حضور داشته باشد و در جایی دیگر می‌افزاید که قدرت از طریق گفتمان عمل می‌کند و گفتمان‌ها همواره ریشه در قدرت دارند. قدرت مولد دانش است. هیچ رابطه قدرتی وجود ندارد مگر آنکه با تشکیل حوزه‌ای از دانش همراه باشد و هیچ دانشی وجود ندارد مگر آنکه در عین حال متضمن و موجد روابط قدرت باشد» (بشیریه، 1379: 92).

1- Matthew Arnold.  
2- Jean Baudrillard.



از این رو باید گفت که در دیدگاه پست مدرن اگر قدرت حکومت توانایی آن را داشته باشد که گفتمان و فرهنگ عصر خود را تأمین کند می‌تواند بر جامعه و دیگران حکومت کند. لذا نقش دولت در این دیدگاه، به اندازه نقشی است که یک رسانه گروهی می‌تواند ایفا کند. این امر بستگی به توانایی و قدرت آن در ایجاد ارزش‌ها، تصورات و نمادها و به تعبیری «وانمایی و شبیه‌سازی» از واقعیات دارد.

## دیدگاه اسلام

در نگاه اسلام دولت از جایگاه خاصی در اجتماع برخوردار است. چنان که در آیات و روایات مختلف با تأکید بر حرکت جمعی ضرورت تبعیت از رهبر را مورد توجه قرار می‌دهد. هم‌چنین در دیدگاه اسلامی جایگاه فرد و حقوق و آزادی‌های او در کنار اصالت جامعه از اهمیت بسزایی برخوردار است. اما در عین حال آزادی‌های فردی در ارتباط با اجتماع پذیرفته می‌شود و مادامی که مخل نظم اجتماعی نباشد و کراهت آن از جامعه دور باشد مورد پذیرش است و دولت‌ها ملزم به رعایت آن می‌باشند. با این حال دولت‌ها خود را موظف به رسیدگی به امور اجتماع در تمامی شئون آن میدانند. این دیدگاه به‌خصوص در دیدگاه اندیشمندان معاصر هم‌چون استاد شهید مرتضی مطهری و حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای در مورد دخالت تامه دولت در امور اجتماعی انسان با اعتقاد بر «هدایت عامه نبوی» مورد توجه می‌باشد. چنان که استاد مطهری در کتاب آشنایی با قرآن در تفسیر آیه لا اکره فی الدین، ضمن تفکیک آزادی عقیده از آزادی علم، انسانی را که با بیان داشتن این حق که دارای آزادی عقیده است و عقیده‌ای را که بر ضد انسان و انسانیت برگزیند نفی می‌کند: «این جور نیست که بشر هر چه را که بخواهد و خودش انتخاب کرده است حقش می‌باشد. انسان حقوقی دارد ولی حقوق انسانی و آزادی‌های انسانی، یعنی در مسیر انسانی. بشر وقتی کارش برسد به جایی که این اشرف کائنات که باید همه موجودات و مخلوقات را در خدمت خودش بگیرد و بفهمد و خلقنا لکم ما فی الارض جمیعاً. این چوب و این سنگ و... و این همه چیز در خدمت تو باشد و تو تنها باید خدای خودت را پرستش کنی و بس. یک چنین موجودی بیاد خرما یا سنگ یا چوب را پرستش کند. این انسانی که به‌دست خودش از مسیر انسانیت منحرف شده. چون از مسیر خود منحرف شده به‌خاطر انسانیت و حقوق انسانیت باید این زنجیر را به‌هر شکل هست از دست‌وپای این شخص باز کرد: اگر ممکن است، خودش را آزاد کرد. اگر نه، لا اقل او را از سر راه دیگران برداشت» (مطهری، 1370، ج 3: 220).

## سیر جوامع بشری، تمدن‌ها و فرهنگ‌ها

تاریخ مسیر و گذرگاه حرکت، فروشدن، پیشرفت و برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و کنش و واکنش میان آنها است و در این میانه تهدیدهای متعددی متوجه این دو است و حیات و مامت و ضعف و قوت فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف از سیر در این وادی آشکار می‌گردد. پاره‌ای از نظرات در این مورد بدین شرح است:

1- نظریه تکاملی و تحولی: براساس این نظریه، تاریخ همواره به‌سوی تکامل در حرکت است و هرچه زمان بگذرد، جامعه انسانی به کمال و سعادت خویش نزدیک‌تر می‌شود. از طرفداران عمده این نظریه اگوست کنت، هربرت اسپنسر، مارکس و انگلس را می‌توان نام برد.

2- نظریه انحطاط: این نظریه در مقابل نظریه تکاملی قرار دارد، طرفداران آن باور به سیر قهقریایی تاریخ دارند، به‌گونه‌ای که هرچه زمان بگذرد جوامع از کمال و سعادت خویش دورتر می‌شوند. این نظریه به‌ویژه پس از قرن نوزدهم، طرفداران خود را از دست داده است. از جمله طرفداران این عقیده می‌توان از «فون ویزه» جامعه‌شناس آلمانی نام برد؛ البته

ابن‌خلدون نیز سیر تمدن بشری را به‌سوی انحطاط و دور شدن از عصر زرین تمدن اسلامی که همان عصر پیامبر و خلفای راشدین است، به‌شمار می‌آورد.

3- نظریه دورانی: این نظریه تاریخ را تکرارپذیر می‌داند و عقیده دارد که تحولات تاریخی حالتی دوری دارند، یعنی تمدن یا جامعه‌ای که زاده می‌شود، دوران رشد و بالندگی را می‌گذراند و سپس به پیری و فرتوتی می‌رسد و از بین می‌رود و سپس جوامع دیگر به‌وجود می‌آیند و همین سرنوشت تکرار می‌شود؛ یعنی ضمن اینکه هر دوره یک دگرگونی تاریخی در داخل خود دارد، یک تطور درخط سیر دوره‌ها نیز به چشم می‌خورد. از طرفداران این عقیده می‌توان از اسوالد اسپینگر، آرنولد توین‌بی و پیتریم سوروکین نام برد. از دیدگاه صاحب‌نظران این نظریه، همانند اسپینگر، جوامع و تمدن و فرهنگ‌ها، مانند موجودی زنده دارای مراحل تحول طبیعی مانند جوانی، بلوغ و رشد و پختگی و سرانجام کهولت و تنزل و مرگ هستند (عزآبادی، 1390: 34).

4- نظریه کلی ویل دورانت: به‌نظر این اندیشمند، از بین رفتن یا نبود یکی از عوامل زیر می‌تواند سبب انقراض تمدن و فرهنگ شود. انقلاب‌های شدید و عظیم در زمین (مانند زلزله و)، آب‌وهوا، بیماری‌های همه‌گیر و کشنده، استثمار بیش از اندازه زمین روستاها به‌وسیله مردمی که در شهر زندگی می‌کنند و به امید قوت و غذایی که از خارج به آنها می‌رسد به‌سر می‌برند، نقصان مواد طبیعی از قبیل سوخت یا مواد خام، تغییر مسیر راه‌های بازرگانی به‌گونه‌ای که کشوری را در بیرون راه‌های تجارت قرار دهد، انحطاط عقلی یا اخلاقی که در نتیجه زیستن در شهرهای پر لهو و لعب و وسایل تحریک اعصاب دست می‌دهد و یا نتیجه پشت پا زدن به اصول قدیمی است که زندگی مردم بر آن جریان داشته، بدون آنکه بتوانند اصول جدیدی جانشین آن سازند، ضعیف شدن نژاد در نتیجه اختلال اعمال جنسی یا افراط در لذت جنسی یا فلسفه بدبینی که سبب خوار شمردن کوشش و فعالیت می‌شود، از میان رفتن افراد برجسته که نتیجه نازادی و تقلید تدریجی خانواده‌هایی است که بهتر می‌توانند میراث فرهنگی نژاد را از شر زوال محفوظ بدارند، تمرکز مرگ‌آور ثروت‌ها که نتیجه آن جنگ طبقات و انقلاب‌های خانمانسوز و تباہ کننده مایملک عمومی است (ویل‌دورانت، 1365: 60).

5- نظریه رویارویی یا برخورد تمدن‌ها: طراح این نظریه ساموئل هانتینگتون - استاد دانشگاه هاروارد و از طراحان سیاست خارجی آمریکا- می‌باشد. به‌نظر وی تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است. هویت تمدنی به‌طور روزافزون در آینده اهمیت خواهد یافت و جهان تا اندازه زیادی بر اثر کنش و واکنش بین هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت.

هانتینگتون بی آنکه هم‌چون برخی از تحلیل‌گران، پایان جنگ سرد را ختم ستیزه‌های ایدئولوژیک تلقی کند، آن‌را سرآغاز دوران جدید «برخورد تمدن‌ها» می‌انگارد و براساس آن بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری جهان را به‌گونه‌ای تعبیر و تحلیل می‌کند که در جهت استوار شدن فرضیات نظریه جدیدش باشد. وی تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدکس، آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن آفریقایی. وی خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور را منشأ درگیری‌های آتی و جایگزین واحد کهن دولت - ملت می‌بیند. به اعتقاد هانتینگتون، مقابله تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو را تشکیل می‌دهد زیرا:

- اختلاف تمدن‌ها اساسی است؛

- خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است؛

- تجدید حیات مذهبی هم‌چون وسیله‌ای برای پر کردن خلا هویت در حال رشد است؛

- رفتار مناقخانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) گردیده است؛

- ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند؛

- منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است؛

- خطوط گسل موجود بین تمدن‌ها، امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط جرقه‌های ایجاد بحران و خون‌ریزی‌اند.

خصومت هزاروچهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب آبدستن بروز حوادثی خونین می‌شود. بدین ترتیب، «پارادایم برخورد تمدنی» دیگر مسائل جهانی را تحت شعاع قرار می‌دهد و در عصر نو، صف‌آرایی‌های تازه‌ای بر محور تمدن‌ها شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، رویاروی تمدن غرب قرار می‌گیرند. خلاصه اینکه کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. در واقع درگیری‌های تمدنی آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است (هانتینگتون، 1375: 23)

دوم - تمدن و فرهنگ غرب، تمدنی تهدید کننده و در معرض تهدید

در بحث از ضرورت اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی برای تضمین و تقویت امنیت فرهنگی، ناچاریم که به وضعیت فرهنگی و تمدنی دنیای غرب نیز نگاهی بیفکنیم، زیرا فرهنگ اخیر، قابلیت آن را دارد که هم در موضع فرهنگ مهاجم عمل کند و هم خواسته و ناخواسته مورد تقلید واقع شود و در مجموع موجب تهدیدات درونی و برونی بر ضد امنیت فرهنگی ما گردد. تمدن غربی، امروزه شباهتی به افسانه «شاه میداس» پیدا کرده است. میداس تقاضا کرده بود که به هرچه دست می‌زند طلا شود و این قدرت را پیدا کرده بود، اما گرسنه و تشنه ماند چون آب و نان هم در دست او تبدیل به طلا می‌شد، آن‌چنان درمانده گشت که از دیویزنوس خواست که این قدرت شگفت را از او بگیرد.

«آندره مالرو» نیز درباره تمدن غربی که نقطه ضعفش درست همان قدرت ظاهری اوست چنین اندیشیده است؛ به نظر وی ما به‌مثابه انسان‌های عصر نوین، می‌توانیم برخورد بی‌ایم که نخستین تمدنی را به‌وجود آورده‌ایم که قدرت و ابزار انهدام کامل خویش و کره خود را در اختیار دارد. اگر همه تمدن‌های گذشته بر اثر ضعف مردند؛ ما از زیادی قدرت خواهیم مرد! (اطلاعات، 1373، ش 20412) درست مثل شاه میداس، گرسنه، تشنه و غوطه‌ور در طلا.

جوهر استکباری تمدن غربی که عامل اصلی تهدید و انحطاط و افول آن می‌باشد، عبارت است از تفکر «سکولاریستی» که بعد از رنسانس در غرب پیدا شد؛ یعنی تفکری که از وحی برید، تفکری که در آغاز حرکتش با قطع رابطه با ملکوت، کوشید خدا را نفی بکند و به‌جای آن انسان بگذارد. اومانیزم یا انسان‌مداری غرب یعنی انسان بی‌خدا، یعنی انسان بریده از معنویت جای خدا را می‌گیرد. خدا، یا به‌کلی از صحنه ذهن و زندگی حذف می‌شود یا به‌چنان انزوایی وحشتناک کشانده می‌شود که هیچ حقی برای تشریح و تکلیف مردم ندارد. در حال حاضر ایالات آمریکا با فروپاشی شوروی مدعی تمدن جهان‌مدارانه خود و غرب است و این در حالی است که این کشور در غرقاب بحران‌های اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی دست‌وپا می‌زند؛ مناسب است به نتیجه تحقیقات اداره پلیس کالیفرنیا و اداره آموزش و پرورش آن ایالت درباره مشکلات نظم و آرامش و انضباط دانش‌آموزان توجه کنیم. در این پژوهش مشکلاتی که چهل سال پیش از نظر انضباطی و حفظ نظم در مدارس آن‌جا وجود داشته با مشکلات دهه 80 مقایسه شده است:

مشکلات دهه چهل: صحبت کردن سرکلاس، جویدن آدامس، سروصدای اضافی در مدرسه، دویدن در راهروها، بی‌انضباطی در سر صف، پوشیدن لباس نامناسب، استفاده نکردن از ظرف آشغال. مشکلات دهه هشتاد: استفاده از مواد

مخدر، استفاده از الکل، خودکشی، تجاوز جنسی، دزدی، سرقت و آتش افروزی، کتک کاری و ایجاد انفجار (آخوان کاظمی، 1376: 119). این گزارش که درباره یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه یعنی آموزش و پرورش می‌باشد، میزان ناامنی و انحطاط فرهنگی جامعه غربی و خصوصاً آمریکا را نشان می‌دهد. در اینجا اشاره به بعضی از نظرات مطرح شده از این منظر به تمدن غربی خالی از فایده نیست:

- رنه گنون، فردیت‌پرستی، را علت اساسی سقوط و انحطاط کنونی باختر زمین می‌داند، زیرا همین فردگرایی به‌نحوی از انحاء محرک و موجد رشد و تکامل بی‌نظیر پست‌ترین امکانات نوع بشر گردیده است. فردیت‌پرستی، بیش از هر چیز مستلزم نفی اشراق و شهود روحی است که استعدادی فوق بشری است. مقصود وی از فردیت‌پرستی نفی هرگونه اصل عالی و برتر از فردیت و در نتیجه محدود کردن تمدن، در جمیع شوئون به یگانه عواملی است که جنبه انسانی و مادی صرف دارند. راه‌حل گنون برای غلبه بر نابسامانی تمدن غرب و نجات انسان وفاق و همگامی نهضت‌گونه غرب و شرق در بازگشت به معنویت است (دهشیری، 1372: 10).

- ژان فوراستیه در کتاب تمدن سال 2001 به اختصار در پی تشریح و تبیین مشکلات تمدنی بشر در زمان حال و آینده است. وی در این کتاب ضمن تشریح فراز و نشیب‌های اقتصادی در قرن بیستم، به تشریح ناکامی‌های بشر در قرن بیستم پرداخته است که از جمله عوامل و آثار آن عبارتند از: افزایش جمعیت، هرج‌ومرج بین‌المللی، بیکاری، آموزش‌های غیرمسئولانه وجود انسان‌های بی‌احساس و بی‌عشق و درد.

به‌نظر نویسنده، انسان متعارف ثروتمند امروزی، از انسان متعارف فقیر دیروزی خوشبخت‌تر نیست. بدون تردید حتی از او بدبخت‌تر هم هست. چرا که در گذشته کار سخت شبانه‌روزی، کمبود تغذیه، کمبود سوخت، فقر دهشتبار و نبود امکانات رفاهی، زندگی را بر انسان دشوار می‌ساخت. اما با تمام این مشکلات، بشر آن روز بی‌دغدغه بود و گاهی آهنگی و آوازی و خنده‌ای نیز از در و دیوار زندگی به گوش می‌رسید. امروز آن مشکلات اقتصادی دیگر کمتر وجود دارد، بسیاری از مردم از پاره‌ای امکانات برخوردارند؛ اما در عوض سرسام، هذیان، حرص، تشویش، عصبانیت و زیاده‌طلبی نیز چون خوره به جان هستی و زندگی افتاده است (فوراتی، 1368: 104).

- کلیسای کاتولیک واتیکان نیز بارها به بحران موجود در تمدن غرب اشاره کرده است که برای حسن ختام این بخش بی‌مناسبت نمی‌نماید به یکی از آخرین اظهارنظرهای واتیکان در این باره اشاره کنیم، که ماحصل آن در این عبارات جلوه‌گر است که غرب به‌سوی تباہی و مرگ پیش می‌رود و تنها راه نجات آن گرایش به خدا و همگامی با اوست.

در فروردین ماه سال - 76، کاردنیل راتزنیگر، رئیس مجمع دفاع از مکتب کاتولیک و یکی از عاملان اصلی انتخاب جانشین پاپ، طی مصاحبه‌ای در رم بر نارضایتی خود از روند دنیای امروز تأکید کرد و افزود: اگر به اطراف خود نگاهی بیاندازیم، می‌بینیم که دنیا سراسر از فساد، الکلیسم و مواد مخدر پر شده است. این سبک زندگی ما را مجبور می‌کند به همدیگر به چشم یک رقیب نگاه کنیم. در زندگی غربی ما هرچه داریم باز بیشتر می‌خواهیم و این راه انسان را به‌طرف مرگ، خستگی از زندگی و دوست نداشتن خود و دیگران سوق می‌دهد.

تنها راه نجات انسان، انتخاب کردن خدا و همگام بودن با وی و اعتماد به اوست. دنیای غرب با حرکت در زمینه‌های تکنیکی و مادی، اوضاع جهان سوم را وخیم‌تر کرده و نهادهای مذهبی اخلاقی و اجتماعی کشورهای درحال توسعه را از بین می‌برد (کیهان، 1376، ش 15898).

سوم- دین‌باوری و خدامداری، رکن اصلی تمدن و فرهنگ اسلامی و شرط اساسی تجدید اعتلای آن چنین به نظر می‌رسد که در تبیین علل و عوامل ایجادگر تمدن‌ها، پیچیدگی‌هایی ژرف وجود دارد تا بدان جا که حتی در تعیین جایگاه علت‌ها و معلول‌ها تفاوت گسترده آرا به چشم می‌خورد.

با این حال سیری در مجموعه نظرات متفکران اسلامی درباره تمدن و فرهنگ اسلامی بیانگر این واقعیت و نقطه مشترک است که خدامداری و وحی اسلامی (و نه انسان‌مداری) اساس و بنیاد تمدن اسلامی است و دین، همه مظاهر تمدن و فرهنگ را در بر می‌گیرد. کلیه دیدگاه‌های اندیشه‌گران اسلامی در مورد ارکان تمدن و راه‌های نیل به اعتلای تمدن اسلامی هرچند ممکن است در واژه‌ها و مفاهیم و نوع راه‌ها دارای تنوع باشد ولی همگی مبتنی بر خدامحوری این تمدن بوده و در حوزه و قالب ضرورت اتصال به عالم ربوبی و عالم معنی مطرح می‌گردند و از دیگر سوی همگی، علت اصلی بحران و افول تمدن غرب را در جایگزینی انسان به‌جای خدا و فردیت‌پرستی می‌بینند.

اساساً واقعیت این است که پایه و اساس همه علوم و فنون به‌ویژه فلسفه و علوم عقلی که پدر همه علوم به‌شمار می‌رود، مذاهب بوده‌اند و این مسئله‌ای است که اسناد تاریخی هم آن را تأیید می‌کنند. تفکر درباره مبدأ آفرینش و چرایی‌ها در عالم هستی بی‌تردید مربوط به مذاهب و اعتقادات مذهبی است؛ هر چند که مراحل ابتدایی و ساده اندیشه‌های مذهبی در سطح بت‌پرستی و ستایش نیروهای نامرئی و جن و پری باشد، اما به‌رحال نخست در مشرق زمین متجلی شده و اصولاً این مشرق زمین است که در آن روزگاری که غرب در جهل و ظلمت و ابهام فرو رفته بود، گاهواره تمدن بود (سجادی، 1375: 5).

- فرید وجدی، در تأکید بنیادین بودن نقش دین و معنویت برای تأسیس تمدن در کتاب «دین در عصر دانش»، بر این باور است که: تمدن با هر سرزمینی سازگار و با هر نژادی قابل دوام است، ولی در سرزمینی که ارکان تمدن یکنواخت و هماهنگ باشد یعنی نیروی مادی و معنوی، قوای جسمی و روحی به‌طور مساوی تکامل پیدا کند و در راه آن کوشیده شود، تمدن می‌تواند در راه ترقی گام بردارد. این نکته را هم نمی‌توان نادیده گرفت که هرگاه رشد صنعتی همدوش رشد اخلاقی نباشد، اجتماع به‌سوی توحش اخلاقی رهسپار می‌گردد و ارکان چنین تمدنی که فقط تمدن صنعتی آن تکامل یافته است به‌سوی تزلزل و نابودی است (زمانی، 1348: 32).

ه- راهبردهای اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی

در این قسمت با استناد به سیره عملی و نظری امام (ره)، مقام رهبری و سایر مسئولان سعی می‌شود راهبردهای اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی جهت نیل به امنیت واقعی تبیین شوند.

## 1- دیدگاه‌های امام راحل (ره)

دیدگاه‌های امام (ره) درباره مبحث تمدن و فرهنگ، اعم از تمدن غربی و اسلامی بسیار گسترده است. ایشان بارها تأکید می‌فرمایند که اسلام هیچ ضدیت و تقابلی با فرهنگ و تمدن ندارد؛ بلکه با فرهنگ و تمدن فسادآور و مبتنی بر مادیات و شهوات مخالف است. امام (ره) به‌خوبی به افشاگری تمدن مورد ادعای شاه سابق پرداخته و بر جنبه‌های فسادآوری و وارداتی بودن آن تأکید می‌ورزیدند؛ ضمن آنکه اسلام را دارای تمدنی بالنده و پویا و فراگیر به‌شمار می‌آوردند و بر توحیدی بودن و عدالت خواهانه بودن این تمدن و حکومت اسلامی پای می‌فشردند. ایشان به‌شدت ضمن مبارزه با اتهامات دشمنان اسلام که این دیانت را کهنه‌پرست و ناکارآمد در جهت اداره جوامع معرفی می‌کنند، نه‌تنها اسلام را دارای تمدن درخشان می‌دانستند؛ بلکه وظیفه مسلمانان و علما را آن بر می‌شمردند که در جهت اعتلای این تمدن و فرهنگ حرکت کرده و با تأسیس حکومت اسلامی و قبضه قدرت، در مقابل استکبار و ستمکاران قد علم کنند و جمهوری

اسلامی را پناهگاه امن مسلمانان جهان قرار دهند و در نهایت آرزومندند که ایران در راه پیشرفت و ترقی و سعادت انسانی به‌گونه‌ای حرکت کند که سرمشق جامعه بشری قرار گیرد. به تعبیر امام (ره) اسلام خود از پایه‌گذاران تمدن بزرگ در جهان بوده است و هر کشوری که به قوانین اسلام عمل نماید، بدون شکل از پیشرفته‌ترین کشورها خواهد بود و ما امیدواریم که با پیروزی خود این مطلب را به جهانیان ثابت کنیم (خمینی، ج 1: 87).

## 2- دیدگاه‌های مقام رهبری

مقام رهبری خصوصا در چند سال گذشته به مناسبت‌های مختلف به ضرورت احیا و اعتلای مجدد تمدن اسلامی و شایستگی ملت هوشمند و شجاع ایران در انجام دادن این مهم تأکید ورزیده و ضمن تشریح آفت‌های موجود در رسیدن به این هدف دشوار، توصیه‌ها و راهبردهایی عرضه داشته‌اند. مقام رهبری در بیان اهمیت مسائل فرهنگی و فرهنگ ملی اسلامی اظهار می‌دارند: این جانب به مسائل فرهنگی بهای زیادی می‌دهم و اعتقاد راسخ دارم که قوام یک کشور و ملیت یک ملت به فرهنگ آن ملت است و بیش از هر چیز فرهنگ یک ملت وجه تمایز او را با سایر ملت‌ها نشان می‌دهد (خبرگزاری ج.ا.ا، 1375، ش 242).

رهبر انقلاب اهمیت سرمایه‌گذاری، به‌ویژه در امور فرهنگی را برای حفظ استقلال، رسیدن به خودکفایی، تأمین رفاه عمومی، تحکیم رفاه عمومی، تحکیم تدین مردم و تحقق یک تمدن اسلامی خاطر نشان کرده و مسئله فرهنگ را مسئله اول کشور به حساب می‌آورند و معتقدند بدون تردید با پشتیبانی و تقویت بنیه‌های فرهنگی، پیشرفت کشور در تمامی زمینه‌ها تضمین خواهد شد و اگر فرهنگ کشور اصلاح و پایه‌های آن مستحکم نشود به احتمال زیاد برنامه‌ریزی در همه کارها ابتر خواهد بود و به نتایج قطعی آن نمی‌توان امیدوار بود (خبرگزاری ج.ا.ا، 1375، ش 242) به اعتقاد ایشان، دفاع ملی در برابر اعمال خصومت قدرت‌های استکباری لزوماً متکی به فرهنگ، دانش و آموزش و در نتیجه کتاب و تولید کتاب است (خبرگزاری ج.ا.ا، 1375، ش 201).

مقام رهبری در یکی از تعابیر خود از تحقق تمدن اسلامی و اعتلای مجدد آن به حیات طیبیه اسلامی نیز تشبیه کرده‌اند و بهره‌گیری از این حیات طیب و پاک را شایسته ملت متعهد و متدین ایران اسلامی می‌دانند. حیات طیبیه‌ای که به‌وسیله ارزش‌های اسلامی و استقرار حاکمیت اسلام بر کشور سایه خواهد افکند و مردم ایران با ایستادگی در مقابل دشمن، پایداری در عرصه سازندگی، پایبندی به معارف و ارزش‌های دینی و حفظ قدرت سیاسی، اجتماعی و ملی، این حیات طیبیه را به سایر ملت‌ها منتقل می‌کند. ملتی که عزت و سربلندی خود را از استقامت و خودباوری و نفی خودباختگی و

تجمع بر محور اسلام ناب و ایستادگی در مقابل قدرت‌های بزرگ به‌دست آورده است (همشهری، 1375، ش 1212) به باور رهبر انقلاب، با تنبلی، بی‌حالی، اظهار ذلت، ضعف و ناتوانی و پایبندی به خرافات و بی‌اعتنایی به ارزش‌های والای اسلامی نمی‌توان یک کشور را بر طبق خواسته خداوند و فرهنگ قرآنی تجدید بنا کرد (همشهری، 1375، ش 1212). ایشان گرچه ایران اسلامی و ملت قهرمان ایران را شایسته تجدید اعتلای تمدن اسلامی می‌دانند، اما همین مردم و مجریان کشور را به تخلق به اخلاق اسلامی، نوسازی معنوی و داشتن وجدان کاری، انضباط اقتصادی و انضباط اجتماعی و پرهیز از اسراف فرا می‌خوانند. در اسفند ماه سال 75، رهبر معظم انقلاب، مراحل چهارگانه انقلاب را از دید خود به 1- پیروزی انقلاب اسلامی 2- شکست دشمن در جنگ تحمیلی 3- آغاز بازسازی و 4- نوسازی معنوی و استقرار عدالت اجتماعی تقسیم و تبیین کردند و در اجتماع عظیم مردم خوزستان بیان داشتند که: سازندگی هنوز به همه اهداف خود نرسیده است؛ گام اصلی، نوسازی معنوی و استقرار عدالت است البته این قدم چهارم هم برداشته شده است؛ منتها باید روزبه‌روز شتاب بیشتری پیدا کند. در یک نظام اجتماعی، عدل از همه چیزها بالاتر و با ارزش‌تر است. عدالت

هدف تشکیل نظام‌های الهی و فرستادن پیامبران خدا است. عدالت، از بین رفتن تبعیض و فقر و جهل و محرومیت و نادانی‌های نفوذ و رسوب کرده و در اذهان بخشی از مردم در گوشه و کنار کشور، چیزهایی است که باید انجام گیرد. ما اگر سازندگی را بازمه پیش ببریم، اما در جهت استقرار عدالت و از بین بردن تبعیض و ایجاد برابری حقوق احیای کرامت زن و مردم مسلمان فعالیت نکنیم؛ موفقیتی به‌دست نیاورده‌ایم. موفقیت آن وقتی است که بتوانیم معنویت و دین و اخلاق و عدالت و معرفت و سواد و توانائی‌های گوناگون را در میان جامعه مستقر کنیم؛ البته نظام جمهوری اسلامی از روز اول این شعار را داده و به‌دنبال آن حرکت کرده است (اطلاعات، 1375، ش 210008).

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است پس از تشکیل نظام عادلانه و برقراری عدالت اجتماعی، متمم انقلاب اسلامی؛ ترویج و توسعه مکارم اخلاقی در میان مردم و سپس در بین آحاد جامعه بشری است (رسالت، 1376، ش 3297). ایشان در پیام نوروزی سال 76، آن سال را سال تحول اخلاقی و پرهیز از اسراف و تجمل‌گرایی معرفی نموده‌اند که از عوامل انحطاط می‌باشد ضمن آنکه از انفعال و خودباختگی و تحجر به‌عنوان آفت‌های حیات طیبه و جامعه اسلامی یاد می‌کنند (ایران، 1375، ش 524).

### 3- دیدگاه‌های برخی از متولیان فرهنگی و اندیشه‌گران داخلی

صاحب‌نظران متعددی در این موضوع به طرح آرا و نظرات خود پرداخته‌اند؛ برای مثال از نظر مرحوم علامه محمدتقی جعفری، عدالت و کرامت انسانی نیروهای اصلی نگاه‌دارنده و پایدار کننده تمدن‌ها هستند که در قالب اعتراف انسان به حقانیت الهی نهفته‌اند و اگر انسان آن‌را اقرار نکند سقوط قطعی است (جام، 1372، ش 27) از دیگر صاحب‌نظران می‌توان به نظرات دکتر علی لاریجانی اشاره کرد وی ضمن لازم دانستن سه قدم مهم در ساخت و تأسیس تمدن اسلامی، در گام اول اظهار می‌دارد که: معتقدیم اگر قرار باشد در آینده تمدنی با ماهیت اسلامی تشکیل یابد، طبق قواعد ثابت تاریخی باید اجماع نظری در میان نخبگان فکری حاصل گردد. فرض بر این است که ظهور تمدن اسلامی در آینده، تابع پرورش‌های نیروهای مادی و معنوی است و چالش اندیشمندان مسلمان، در استخراج تلفیقی است که این دو عنصر را به‌گونه‌ای عرضه دارد که ضمن حفظ ماهیت اسلامی تمدن، به ابعاد علمی و تکنیکی نیز مجهز باشد. در این مسیر، اولین و مهم‌ترین قدم، بررسی تفکر و جو تفکر و روحیه تفکر و ذهنیت استدلالی در میان مسلمین است. این اقدام مهم تنها از طریق آموزش و عزم جمعی و تعلق خاطر به ظهور و آینده تمدن اسلامی ممکن است. اگر وضعیت فکری مسلمانان و قوه‌ها و استعدادها آنان رشد نکند و آموزش و تعلیم مسلمانان اساس واقع نگردد، طبیعی است که تمدنی در کار نخواهد بود، تمدن اسلامی به مسلمانانی وابسته است که بتوانند بیان‌دیشند و منافع جمعی و فکری خود را اندیشمندانه تشخیص دهند.

دومین قدم مهم در این حرکت تدریجی و تکاملی برای دستیابی به تمدن اسلامی، کسب هویت جمعی مسلمانان است. زیرا از همان مشترکات است که پایه‌های تمدن ساخته می‌شود. اگر به اسلام و تفکر اسلامی، در ابعاد محلی و بومی نگرسته شود، طبیعی است که از تمدن اسلامی در کشورهای مختلف خبر چندان نخواهد بود. تمدن اسلامی، هویت می‌خواهد؛ یعنی اینکه عموم مسلمین به ضرورت ساختار تمدن اسلامی در قالب کشورهای موجود اما با مشترکات فرهنگی و اعتقادی، باوری عمیق داشته باشند.

سومین قدم در مسیر تمدن اسلامی، این است که مسلمین در یک حرکت پرمشقت ابزار مادی ساختن تمدن را به‌دست آورند، با توجه به گردونه علمی و فکری موجود در جهان شاید دسترسی به چنین موقعیتی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین چالش‌های متفکرین مسلمان باشد. این ابزار که به عالم و چارچوب کاربردی آراسته شده، تفکر جمعی و هویت جمعی

مسلمانان را به مرحله عمل می‌رساند و عناصر مادی و پایه‌های مادی تمدن اسلامی را بنا می‌کند. در مورد قواعد تمدن‌سازی و آینده تمدن‌سازی، دکتر محمود سریع‌القلم درباره نحوه تطبیق میان اصول ثابت تمدن‌سازی و شرایط فعلی دنیای اسلام چهار فرضیه مطرح ساخته است که تشریح آنها سودمند خواهد بود. ایشان در پاسخ به این سؤال که اگر قرار باشد 1/5 تا 2 قرن آینده، فرهنگ و تمدن اسلامی فعلیت یابد، این چهار فرضیه را بیان می‌کند: فرض اول؛ آنکه ظهور تمدن‌ها در تاریخ بشر تابع قواعد «اگر پس»، یا به زبان منطقی «اصول شرطیه» است: جغرافیای مناسب، استراتژی نخبگان، مسئولیت و جدیت نخبگان، تربیت و ثروت و دسترسی به منابع. فرض دوم؛ آنکه تمدن‌ها عموماً تابع اقداماتی هستند که به‌دست انسان‌های جدی دارای جهان‌بینی روشن و مجهز به سلاح زمان، تحقق می‌پذیرند. فرض سوم؛ آنکه تمدن با کار جمعی و منطقی جمعی و اجماع‌نظر در میان نخبگان و عموم مردم متحقق می‌گردد. فرض چهارم؛ این است که تنها زمانی تمدن اسلامی فعلیت می‌یابد که مسلمین فکوری، تلفیق میان علم و وحی را استخراج کنند و آن را با گذشت زمان از طریق مدل‌سازی‌های متعدد اصلاح نمایند (نامه فرهنگ، 1372، ش 44: 167).

در آرای پاره‌ای از صاحب‌نظران و متفکران اسلامی در مورد ویژگی‌ها و مؤلفه‌های تمدن اسلامی، به الهی و جهانی بودن پیام اسلام، اخلاق‌مندی، معرفت‌خواهی، اعتدال‌جویی و پرهیز از هرگونه افراط و تفریط و عدالت‌گرایی و تساهل‌جویی و جذب فرهنگ‌های دیگر اشاره شده است و در نهایت رشد تمدن و فرهنگ و خلاقیت در علم و هنر بیش از هر چیز محتاج ثبات و استقرار اجتماعی و امنیت و آسایش و نیازمند انگیزه و تشویق و تقدیر می‌باشد (نامه فرهنگ، ش 4: 34) و خواه و ناخواه تأسیس یا اعتلای مجدد تمدن اسلامی در گرو توجه به این مؤلفه‌ها نیز بیان گردیده است.

نظری دیگر نیز وجود دارد و آن این است که هرچه فرهنگی آفریننده‌تر بوده و آثار منفی تمدن را بیشتر تلطیف سازد در عرصه رقابت با سایر فرهنگ‌ها سرآمدتر خواهد بود؛ به‌نظر می‌رسد برخورد جوامع در آینده، بیشتر در قالب رقابت میان فرهنگ‌ها باشد. در این زمینه، موضوع از دو جهت در خور بررسی است: نخست اینکه فرهنگ‌های مورد بحث تا چه اندازه دارای زمینه برای آفرینندگی، پویایی و در عین حال سازگاری با تمدن علمی و تکنولوژیک جدید هستند، دیگر آنکه در زمینه عوارض منفی این تمدن علمی و تکنولوژیک تا چه اندازه اثر تلطیف‌کننده دارند و آن تلطیف‌منطق خشک تمدن علمی و تکنولوژیک جدید و رفع از خودبیگانگی انسان امروز و رهایی بخشیدن او از سردرگمی روانی است؛ انسانی که در جهان نامعقول یکه و تنها افتاده است (اطلاعات سیاسی-اقتصادی، 1374، ش 101: 22).

در سلسله مقالاتی تحت عنوان «انقلاب اسلامی و تحقق تمدن جدید»، (اطلاعات سیاسی-اقتصادی، 1373) توجه به سه محور را مبانی اصلی تمدن اسلامی پیشین و شرط تجدید اعتلای این تمدن به‌شمار آورده و ضعف و قوت فرهنگ و تمدن اسلامی را در فراز و نشیب‌های تاریخی وابسته به ضعف و قوت این سه عامل دانسته است:

### 1. توجه به دانش، ترویج دانش و حفظ و حرمت دانشمندان و متفکران

### 2. آزادی

### 3. چهره پررحمت و عطوفت دین

متفکر شهید مرحوم مطهری براساس چنین باوری در کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» مطرح کرده‌اند که ضرورت دارد در دانشکده الهیات ما، مارکسیسم به‌منزله یک مکتب و یک کرسی تدریس شود و استادی که درس می‌دهد حتماً مارکسیست باشد تا از عمق جان و بن دندان از مکتب و مرام خود دفاع کند و در مقابل متفکران اسلامی نیز اندیشه و نظر خود را مطرح سازد. در این میان فروپاشی شوروی دلیل زنده و معاصر است که نشان می‌دهد سیاست پرده آهنین و کشیدن دیوار در برابر اندیشه‌ها، کارساز و پایدار نیست. تردیدی وجود ندارد که مراد این نیست که آزادی به‌گونه‌ای



تحقق یابد که مبانی اندیشه دین هتک شود، مقصود این است که در یک فضای روشن و آزاد، اندیشه دینی بهتر می‌تواند قابلیت‌های خود را نشان دهد.

درباره محور سوم باید گفت، سیمایی که از دین و فرهنگ دینی عرضه می‌کنیم به تناسبی که این سیما خشن جلوه کند از تحقق یک تمدن فاصله می‌گیریم و به‌نسبتی که سیمای دین عطف و پررحمت باشد، زمینه تحقق تمدن فراهم می‌شود. خداوند متعال به‌صراحت به پیامبر اسلام یادآور شده است که اگر خلق‌و‌خوی پیامبر (ص) و شیوه سلوک او با مسلمانان نرم و پرمهر نبود آنان از اطراف پیامبر (ص) پراکنده می‌شدند (راهبرد، 1375، ش 12: 7). بین روشنفکران مسلمان داخلی هستند افراد یا جناح‌هایی که داعیه تمدن‌سازی نظام جمهوری اسلامی را در حال حاضر، خیالی گران و نامتناسب با بضاعت‌ها و وضعیت بحرانی فرهنگی امروز جامعه ما می‌دانند و دلیل‌هایی هم برای مدعای خود ذکر می‌کنند. البته همین روشنفکران نیز راهکارهایی برای رسیدن به تمدن و فرهنگ اسلام و اعتلای مجدد آن ذکر کرده‌اند (کیان، 1375، ش 35: 3). از یافته‌های این مقاله آن است که استقرار جمهوری اسلامی می‌تواند نویدبخش اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی و انتقال ویژگی‌های آن به سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها باشد. انقلاب اسلامی از آغاز با تأکید بر رشد و شکوفایی فردی و اجتماعی در سایه آموزه‌های اسلامی، درون‌داشته‌های بالقوه خود را در دستیابی به چنین هدف بزرگی آشکار ساخته است. سرزمین ایران در طول تاریخ بارها گهواره تمدن و الگوی سایر ملل در راه رسیدن به تکامل مادی و معنوی بوده و اسلام پیشینه درخشان تمدن‌سازی و بالندگی فرهنگی را آزموده است. بنابراین سخن از برآمدن تمدن اسلامی در کشور ما با تکیه بر اسلام و انقلاب اسلامی و هویت ملی و با محوریت توحید و چنگ زدن به معارف اهل بیت (ع) و در پرتو استقرار نظم و امنیت ملی و فرهنگی، چندان خیال‌پردازانه و دور از واقعیت نیست.

در همین جهت برخی از متفکران معاصر همانند «آلن دونوا» پیش‌بینی کرده‌اند که سده بیست‌ویکم، سده افول آمریکا و قدرت‌یابی کشورهای نو همانند چین، روسیه، هند، ایران و مصر خواهد بود. به‌باور وی سده بیست‌ویکم که هم اکنون در آن به سر می‌بریم سده اولویت فرهنگ بر امور سیاسی و اقتصادی است و ملت ایران به پشتوانه فرهنگ ریشه‌دار و پربار خویش در سرنوشت امروز و فردای جهان نقشی تعیین کننده خواهد داشت؛ چرا که سرنوشت جهان، نه در پیکار میان نیروهای راست‌گرا و چپ‌گرا، لیبرالیسم و سوسیالیسم، بلکه در رویارویی نیروهای هویت‌گرا (دینی، قومی، ملی) و نظام تکنیک‌سالار غربی آمریکا رقم زده خواهد شد (دونوا، 1375: 17). در هر حال وضعیت به‌گونه‌ای است که حتی طراح آمریکایی نظریه برخورد تمدن‌ها-هانتینگتون - معتقد است که در درازمدت غرب باید بیاموزد تا در دنیایی زندگی کند که تأثیر مقاومت‌ناپذیری که در 200 تا 300 سال گذشته داشته است را دیگر نمی‌تواند اعمال کند، نیز باید بیاموزد که خود را با دیگر تمدن‌ها وفق دهد (کلک، 1372، ش 42: 146). آن‌چه از این مباحث استنتاج می‌شود آن است که چون بنیاد اصلی تمدن اسلامی خدامحوری و اسلامیت آن است، تقرب بیشتر به این اصل و پاسداشت افزون‌تر آن نیز شرط اصلی اعتلای مجدد تمدن و فرهنگ اسلامی و تضمین امنیت ملی و فرهنگی به‌شمار می‌رود. البته تمدن و فرهنگ دینی و اسلامی و راهبردهای تضمین امنیت فرهنگی ویژگی‌ها و مؤلفه‌های متعددی دارد، از جمله الهی و جهانی بودن، اخلاق‌مندی، معرفت‌خواهی، اعتدال‌جویی و پرهیز از هرگونه افراط و تفریط و عدالت‌گرایی و تساهل‌جویی و جذب فرهنگ‌های دیگر از نمونه این موارد است. هم‌چنین در نهایت رشد تمدن و فرهنگ متعامل با دین و خلاقیت در علم و هنر بیش از هر چیز نیازمند ثبات و استقرار اجتماعی و امنیت و آسایش است. جامعه بالنده و ایمن، با تأمین و امنیت خویش، خاستگاه و زادگاه تمدن و فرهنگ است و از سوی دیگر بالندگی و ترقی تمدنی و فرهنگی نیز خود، ضامن حفظ ثبات و امنیت و پراکندن آن است و این رابطه دو سویه، هم در حوزه روابط داخلی و هم در حوزه روابط خارجی یک

کشور متمدن و فرهیخته جریان دارد و عوامل تنش و بی‌ثباتی را در دو حوزه برطرف می‌سازد. مولود امنیت فرهنگی، آفرینندگی در علوم و هنر است که نیازمند انگیزه و تشویق و تقدیر می‌باشد؛ از سوی دیگر ابزار مادی ساختن چنین تمدنی را هم باید به‌دست آورد تا عناصر و پایه‌های مادی فرهنگ اسلامی را بتوان بنا کرد اگرچه با توجه به گردونه علمی و فکری موجود در جهان، شاید دسترسی به چنین موقعیتی از دشوارترین و پیچیده‌ترین دغدغه‌های متفکران اسلامی باشد. چنین امری نیازمند آمیختن علم و وحی و بازگشایی تحولات مثبت و مقتضی با زمان، در اندیشه دینی است. از این‌رو ضروری است به فهم تازه‌ای از دین رو بیاوریم که با سؤال و نیاز امروز و فردای ما متناسب باشد و در عین حال وفاداری به منابع و مبانی دینی هم حفظ شود. در چنین صورتی می‌توان امیدوار بود که زمانی حیات طیبه اسلامی که همان تحقق تمدن و فرهنگ دینی و اعتلای مجدد آن است، عینیت یابد. البته اینکه این مرحله و تحقق این اعتلا در چه زمانی و با چه شرایطی محقق می‌شود، آرای متفاوتی طرح شده است. بعضی مانند حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی خبر از تحقق این امر در سال 1400 هجری می‌دهند و برخی -مانند دکتر محمود سریع‌القلم- احتمال ظهور این تمدن را با توجه به انحطاط تدریجی تمدن غرب، در 1/5 تا 2 قرن آینده می‌دانند؛ آقای هاشمی با خوشبینی تمام در این‌باره در اواخر دوران ریاست جمهوری خود اظهار می‌دارند: مردم می‌دانند که دولت برای سال 1400 طرحی آماده می‌کند که آن روز تمدن واقعی اسلام که هیچ‌گاه در طول تاریخ اسلامی در یک کشور اسلامی تحقق نیافته، در ایران ساخته خواهد شد (همشهری، 1375، ش 1192).

### نتیجه‌گیری

حوزه فرهنگ اگرچه حوزه‌ای است که شناخت آن به آسانی میسر نیست و می‌توان گفت که عرصه‌ای است که همه عرصه‌های دیگر اجتماعی با آن ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم دارند. از این‌رو دولت به‌عنوان نماینده مردم در نظم و انضباط امور و بزرگ‌ترین سازمان و نهاد اجتماعی که با گسترده‌ترین تعداد از افراد جامعه در ارتباط است نقش به‌سزایی می‌تواند در فرهنگ ایفا کند. مهم بودن مفهوم فرهنگ و ارتباط مستقیم و بلاواسطه آن با انسان باعث آن می‌شود که نظریه‌پردازان از زوایای مختلف به ارتباط دولت و به‌طور عام حاکمیت با فرهنگ بپردازند. این امر خود باعث می‌شود که دولت با محدودیت‌هایی در جهت ارائه یک الگو برای فرهنگ که مطابق خواسته خود سیاست‌گذاران باشد روبه‌رو است، که این امر باعث پیدایش فرهنگی پویا و متحرک شده است. بنابراین دولت، تمام محدودیت‌هایی که ذکر آنها گذشت را می‌باید بپذیرد و از حمایت خود از فرهنگ دست بردارد تا فرهنگ پویایی خود را تداوم بخشد. به‌عبارتی باید گفت که فرهنگ موجودی است ساخته افراد جامعه که توسط دولت حمایت مالی و امنیتی می‌شود. فرهنگ از جمله پدیده‌های اجتماعی است که با همه افراد جامعه ارتباط دارد و هر یک از افراد جامعه حقی در بهره‌مندی و استفاده از آن را دارا هستند. از وظایف دولت حمایت از حقوق شهروندان و کمک به فراهم‌آوری زمینه‌های احقاق حقوق شهروندان است، موظف به کمک به شهروندان در مشارکت و بهره‌مندی از فرهنگ می‌باشد. اما خصوصیت و ویژگی‌های خاص فرهنگ که ارتباط درونی با شهروندان دارد و نیازمند پویایی و تحرک است، محدودیت‌هایی را برای دولت‌نیان جهت دخالت آنها در فرهنگ ایجاد می‌کند و لذا دولت‌ها تنها حامیان، ناظران، کنترل‌کنندگان و ضامنان فرهنگ و فرهنگ‌ورزان در عرصه اجتماع هستند.

نگاهی به وضعیت فعلی کشور و تراکم مشکلات در پاره‌ای از عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حاکمی از آن است که نمی‌توان چندان به پیش‌بینی زمانی پیش‌گفته دلخوش بود. عجیب‌تر آنکه راهبردهای اعلام شده سازمان برنامه و بودجه -دولت سابق- جهت اعتلای تمدن اسلامی وضعیتی نامعلوم یافته و چندان خبری از آنها نیست و حتی در برنامه

طرح ایجاد تمدن اسلامی 1400 اشاره نشده است و معلوم نیست سایر راهبردهای مشابه دوایر دیگر به کجا انجامیده است. بدیهی است تضمین امنیت فرهنگی با اعتلای بخشی به تمدن و فرهنگ اسلامی می‌باید دارای راهبردهای لازم باشد. راهبردهایی که در عین واقع‌گرایی تنظیم گشته و اعمال آنها به صورت مقطعی و زودگذر انجام نگیرد، بلکه ثبات و استمرار در کاربری آنها حاکم شود تا دچار فراموشی و روزمرگی نگردند. در این جهت پرهیز از هرگونه برخورد شعاری و غیرواقع‌گرایانه و تعجیل و نقدناپذیری در این امر، ضروری می‌نماید و می‌باید در آغاز به رفع یا کاهش موانع و مشکلات عظیمی مانند بحران بیکاری، اعتیاد، ازدواج، مفاسد اجتماعی و... پرداخت و روشن است که امنیت ملی و امنیت فرهنگی کشور مزبور چه در حوزه داخلی و چه در حوزه خارجی دچار تهدید و خدشه و ناامنی و آسیب‌پذیری واقع خواهد شد. در حال حاضر این امیدواری وجود دارد که با گسترش عرصه عمومی و مشارکت افزون‌تر مردم و نخبگان فکری در امور مختلف کشور، زمینه‌های اشتراک عقول و تضارب و نقد آرا در عرضه راهبردهای لازم جهت اعتلای تمدن و فرهنگ، توسعه یابد و دولت نیز ضمن همراهی و نقدپذیری بیشتر در این قلمرو، به توسعه فرهنگی و در نتیجه تضمین امنیت در این مقوله استحکام بیشتری ببخشد.

### پیشنهادهای

- تقویت جنبه‌های نظارتی دولت و کاهش تصدی‌گری دولت در عرصه فرهنگ؛ آن‌چنان که در قانون برنامه چهارم توسعه نیز مکرراً بیان شده است.
- حمایت از فرهنگ و تقویت ارزش‌های پویا و دارای اعتبار همیشگی.
- جدا کردن محتوای فرهنگ از بدنه حاکمیت یعنی عدم وابستگی فرهنگ با حکومت که با هر تغییری در آن فرهنگ دچار چالش و رکود گردد.
- تقویت فرهنگ بومی جهت رویارویی و تعامل منصفانه با دیگر فرهنگ‌های جهان.
- کنترل ابتذال فرهنگی و تهیه خطوط قرمز برای فرهنگ با توجه به مقتضیات.
- تدوین قوانین منسجم و آینده‌دار چنان‌که برای چندین سال دارای اعتبار باشد، که خود نیازمند چشم‌اندازی روشن می‌باشد.
- تضمین آزادی‌های مشروع هنرآفرینان و مبدعان فرهنگی تا امکان خلاقیت و نوآوری فراهم باشد.
- تقویت ساختار حاکمیتی فرهنگ و ساماندهی مناسب امور اجرایی.
- فراهم‌آوری زمینه‌های مناسب برای مشارکت هر چه بیشتر مردم در زندگی فرهنگی خود.

1. باوند، داود (1374)، «حرکت به سوی آزادی و باورهای غرب»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره 102-101 بهمن و اسفند.
2. بختی، کامران (1371)، **فرهنگ انگلیسی - فارسی، مترادف و متضاد**، تهران: نشر کلمه، ج اول.
3. بشیریه، حسین (1379). **نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم**، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
4. بلینگتون، روزاموند و دیگران (1380)، **فرهنگ و جامعه: جامعه‌شناسی فرهنگ**، ترجمه فریبا عزب دفتری، تهران: نشر قطره.
5. بیانات مقام رهبری، تلکس شماره 1/8/75-201، خبرگزاری ج.ا.ا.
6. بیانات مقام معظم رهبری، تلکس شماره 242-75/9/20 خبرگزاری ج.ا.ا.
7. بیانات مقام معظم رهبری، همشهری، شماره 1212، مورخ 75/12/20.
8. بیانات مقام معظم رهبری، اطلاعات، شماره 21008، مورخ 75/12/19.
9. بیانات مقام معظم رهبری، ایران، شماره 534، مورخ 75/9/20.
10. بیانات مقام معظم رهبری، رسالت، شماره 3297، مورخ 76/3/17.
11. تی‌بی، باتامور (1370)، **جامعه‌شناسی**، ترجمه سیدحسین منصور، تهران، امیرکبیر.
12. جبور عبدالنور، سهیل ادريس و المنهل (1986)، **قاموس فرنسی عربی**، بیروت، دارالعلم للملایین، دارالاداب الطبعة التاسعة.
13. جعفری، محمدتقی (1373)، «عدالت و کرامت انسانی نیروهای اصلی نگاهدارنده تمدن‌ها هستند»، **جام**، شماره 27، تیر 1373، صص. 50، 49.
14. لاریجانی علی (1372)، «گزارشی از نخستین کنفرانس فرهنگ و تمدن اسلامی»، **نامه فرهنگ**، سال 3، ش 4، زمستان.
15. چاندور، نیوا (1377)، **جامعه مدنی و دولت**، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز.
16. خامنه‌ای، سیدعلی (1375)، **فرهنگ و تهاجم فرهنگی**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد چهارم.
17. خمینی، روح‌الله، **صحیفه نور**، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ج 4، ص 49، برای اطلاع از سایر بیانات امام درباره این موضوع، رک. همان، ج 1، ص 87، ج 3، ص 200، ج 4، ص 262 و ص 192، ج 5، ص 129، ج 8، صص 63 و 4 و 3، ج 20، ص 126، ج 21، صص 178، 177.
18. دهخدا، علی‌اکبر (1373)، **لغت‌نامه دهخدا**، جلد 4، تهران: دانشگاه تهران، ج اول از دوره جدید، بهار.
19. رنه گنون (1372)، **بحران دنیای متجدد**، ضیاءالدین دهشیری، تهران: امیرکبیر.
20. روزنامه اطلاعات، شماره 20412، مورخ 1373/11/17.
21. سجادی، سیدجعفر (1375)، **فرهنگ علوم فلسفی و کلامی**، تهران، امیرکبیر.

22. عالم، عبدالرحمن (1373)، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی.
23. فاضلی، نعمت‌الله (1376)، **فرهنگ و توسعه**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
24. قانع عزآبادی، احمدعلی (1371)، **علل انحطاط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن**، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
25. کاستلز، امانوئل (1380)، **عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ**، ترجمه احمد علیقلیان و دیگران، تهران: طرح نو.
26. کیهان، شماره 15898، مورخ 1376/1/17.
27. گرانیپایه، بهروز (1377)، **فرهنگ و جامعه**، جلد اول، تهران: شریف.
28. مائو، رنه (1353)، «مسائل و چشم‌اندازهای فرهنگ در جهان کنونی»، ترجمه آدینه، **فصلنامه - فرهنگ و زندگی**، شماره یک.
29. مطهری، مرتضی (1370)، **آشنایی با قرآن**، جلد سوم، تهران: نشر صدرا.
30. همشهری، شماره 1192، مورخ 75/11/22.
31. گفتگو با حجت‌الاسلام رفسنجانی (1375)، «جوانان و تمدن اسلامی»، **سروش**، شماره 827، مورخ 75/12/11.
32. ایران، شماره 681، مورخ 76/3/25.
33. مصاحبه با آقایان حجت‌الاسلام دکتر محقق داماد، دکتر فتح‌الله مجتبابی، دکتر اعوانی، دکتر جلال‌الدین مجتبیوی (1372)، **نامه فرهنگ**، شماره 4، زمستان.
34. ژیرارد، آگوستین (1372)، **توسعه فرهنگی**، ترجمه عبدالحمید زرین قلم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
35. اهداف تفصیلی و خط‌مشی اجرایی منشور تربیتی نسل جوان، تهران، دبیرخانه شورای عالی جوانان، تابستان 1374.
36. ایران، شماره 1187، مورخ 77/12/27، ص 10.
37. حق‌پناه، جعفر (1377)، «قاچاق مواد مخدر و تأثیر آن بر امنیت ملی ج. ا. ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، پیش شماره دوم، تابستان.
38. دونو، آلن (1375)، «وداع با قرن بیستم»، ترجمه شهروز رستگار، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره 106 و 107، خرداد و تیر.
39. زمانی، مصطفی (1348)، **اسلام و تمدن جدید**، تهران: کتابخانه صدر.
40. ژان، فوراستیه (1368)، **تمدن سال 2001**، ترجمه خسرو رضایی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
41. ساموئل، هانتینگتون (1375)، **نظریه برخورد تمدن‌ها و متقداش**، ترجمه و ویراسته مرتضی امیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
42. توسلی، غلامعباس (1371)، **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، تهران: سمت، چاپ سوم.
43. کاظمی، بهرام اخوان (1376)، **بالندگی و اعتلای مجدد تمدن اسلامی در عصر نظام جمهوری اسلامی ایران**، تهران: واحد پژوهش معاونت سیاسی صدا و سیما.
44. لوکاس، هنری (1377)، **تاریخ تمدن**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، ج 1، توس.

45. گفتگو با ساموئل هانتینگتون (1372)، «نبردگاه آینده»، کلک، شماره 42، شهریور.

46. ویل دورانت (1365)، **درآمدی بر تاریخ تمدن**، ترجمه احمد بطحایی، تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، جلد اول.

### ب) لاتین

- 1- Arnold, Matthew (1960), **Culture and Anarchy**. (London, Cambridge University Press.
- 2- De Cuellar, Perez (1996). "Our Creative Diversity", Report of the World Commission on Culture Development. **UNESCO**.
- 3- Gary, Michael, Gigi Bradford and Glenn Wallach ;( 2000), **the politics of culture: Policy Perspectives for Individuals, Institutions and Communities**. New York.
- 4- Ken Ichiro, Hirano ( 1993). **The State and Cultural Transformation in Modernist Asia**; United – Nations University Press, Tokyo.
- 5- Trotter, Robin (2000). **Cultural Policy**, YWCC.
- 6- Webster's World of Cultural Policy. 2002.
- 7- Jordan, Amos A (1989), **American National Security: Policy and Process**, 3 d. Hopkins University Press, Baltimore and London.

